

دانش آموز دبیرستان نوربخش

## تخلف معلول از علت مهکن نیست

معمولاً و کلیه افراد بشر عده‌ئی از موجودات و حوادث را علت برای موجودات و حوادث دیگری می‌شمریم، آتش را سبب سوختن، آبر را سبب خاموش شدن و بالاخره پشه مالاریا را باعث تب مالاریا میدانیم. حال پیش خود فکر کنیم و ببینیم این ارتباطی که بین این دو دسته از موجودات قائل شده ایم و از آن بنام «علیت» یاد می‌کنیم از چه راه برای ما کشف شده؟ چرا آب خوردن را سبب سوختن و راه رفتن را علت پیدایش تب مالاریا نمی‌دانیم؟ جواب این سؤال بسیار واضح است زیرا ما با چشم خود می‌بینیم که بمحض افتادن آتش بر روی فرش و بدن آثار سوختگی در آن ظاهر می‌شود البته در دفعه اول و دوم و یا بیشتر ممکن بود احتمال تصادف بدهیم ولی وقتی این عمل باندازه ای تکرار شد که احتمال تصادف از بین رفت می‌فهمیم که هرچه هست زیر سر آتش و یا پشه مالاریا و ... می‌باشد.

موضوع علیت و کشف رابطه بین موجودات عالم از اولین روزحیات بشری مورد توجه بود ولی بصورت خیلی ساده و روز بروز موارد پیچیده آن مورد بررسی و دقت قرار می‌گیرد و بسیاری از مشکلات حل می‌شود. پس از مشاهدات و تجربیات بر بشر روشن شد که حوادث و موجودات عالم بخودی خود پیدا نمی‌شود و آنچه پیدا می‌شود حتماً مربوط به علل و شرایطی است. زیرا مشاهدات روزانه ما ثابت می‌کند که هر چیزی در همه جا و هر زمان در تحت هر شرایطی پیدا نمی‌شود بلکه در مواقع معین و با شرایط مخصوصی ظاهر می‌گردد.

پس از کشف علیت طبیعتاً سلسله اعصاب مغزی افراد بشر بحرکت در آمده اعتراض می‌کنند که علت اولیه عالم چیست؟ و پدید آورنده این همه نقشهای گوناگون، این صحنه های مختلف و این موجودات رنگارنگ چیست؟ البته هیچکس نمیتواند وجدان خود را قانع کند که این سیل هستی اساساً سرچشمه ای ندارد و علت اولیه ای در کار نیست. همه میدانستند که جهان را يك منشاء و مبدء حقیقی است و باید آنرا بكمك علم و دانش پیدا کرد و مبدء عالم را نباید جزء طبیعت دانست زیرا در این صورت امتیازی بین او و سایر قسمتهای طبیعت وجود نخواهد داشت و دلیلی ندارد که این مبدء آنها باشد. برای اینک طرز تفکرات ساده بشر اولیه را در نظر بیاوریم خوبست محور مطالعات ما را یکنفر قرار بدهیم که پس از تولد بلافاصله در يك جزیره دور دست در آغوش طبیعت قرار گیرد تا در آنجا بحد رشد و کمال

برسد. همین شخص روزها در اطراف جویبارها و جنگلها و چمنهای جزیره گردش می کند و در اوضاع طبیعت مطابق استعداد خود فکر میکند. این شخص می بیند آبها بر اثر ریزش از بلندی سنگهای کوچک و بزرگ را با خود حمل میکنند و قتیکه بچا که ها رسید فشار آن کم میشود و سنگها باقی میمانند حال ممکن است این سنگها بر روی هم انباشته شوند و لسی هرگز بصورت يك کلبه محقر بیرون نیآید. روی همین اصل اگر بگوروز این انسان طبیعی را در موقع خواب بجزیره دیگری که با جزیره اول شباهت دارد جز اینکه یکدستگاه عمارت ساده و چند خیابان و باغچه وجود داشته باشد انتقال بدهیم بمحض اینکه چشم باز کند و نظری بوضع جدید بیندازد بوجود يك قوه مفکره و يك عامل با عقل و شعوری پی میبرد و هرگز بفکر او نمیکند که مهندس این ساختمان تصادفی و سازنده اش اتفاق و باغبانش پیش آمدهای ناگهانی بوده است. و هر اندازه بر موز معماری و باغبانی آشناتر شود بیشتر پی میبرد بعبارت ساده تر «میزان ایمان او همان میزان علم او دانش اوست» خلاصه از شعر مشهور سعدی که در چندین قرن پیش گفته:

برك درختان سبز در نظر هوشیار  
 هر ورقش دفترست معرفت کردگار  
 میتوان کتاب نسبتا بزرگی از درسهای توحید و خداشناسی تهیه کرد

اصولا هر گیاهی از اجزاء بسیار ریز ذره بینی تشکیل شده که آنها را یافته یا سلولهای نباتی میگویند و سه قسمت برجسته در آنها مشاهده میشود

۱- پرتوپلاسم: یعنی همان ماده زنده و ذی حیات که هنوز اسرار درون آن از چشم علوم امروز پوشیده شده است و معلوم نیست در تحت چه قوانینی انجام وظیفه میکند همین قدر معلوم است که از عناصر مختلفی از قبیل کربن، نیتروژن، اکسیژن، ازت، فسفر و گوگرد و آهن و سدیم و قوت مهم آن را آب فرا گرفته است

۲- هسته مرکزی: دارای قسمتهای مختلف و رشتههای زیادی در درون آن یافت میشود که در میان آنها دانههای کروماتین قرار دارد.

۳- غشاء: که دارای دو قسمت دقیق است نخست قسمت بیرونی که سلولزی و درخشنده است و دارای مجاری بسیار ریزی است که آب و سایر مواد لازمه بدرون آن نفوذ میکنند. دیگری قسمت درونی که خیلی ظریف و نازک است

اکنون وجدان شمارا بدآوری میطلبم آیا ساختمان گلها یا يك سلول ذره بینی براتب از يك قاب عکس که از دیدنش فوراً متوجه سازنده با عقل و شعور آن میشویم مهمتر و هگفت انگیز تر نیست؟ آیا هیچ عاقلی میتواند این طبقات مختلف و وظایف عجیب هر يك را معلول اتفاق و تصادف بداند؟ بوجدانتان قسم آیا میتوان این ساختمان ماهرانه را معلول تصادف دانست؟ آیا این مهندسی عجیب از يك عقل و قدرتی حکایت نمیکند؟ گیرم ما با روی وجدان بگذاریم و آنها را بتصادف نسبت بدهیم آیا مردمان با وجدان برگفتار ما نمی خندند؟